



محمد صابری

نویسنده و منتقد

ژاک آناطول فرانسوا تیبو از برجستگان ادبیات فرانسه، ملقب به پادشاه نثر که سنگین و سهل و ممتنع نویسی و وفاداری به سبک کلاسیک از خصوصیات بارز او است. چاپ کتاب «خدایان تشنه‌اند» در سال ۱۹۱۲ انقلاب بزرگی بود در ابتدای قرن بیستم؛ فرانسه‌ای که هنوز طعم خونین و غمبار جنگ‌های جهانی را نچشیده بود و پس از دو سه عنوان کتاب دیگر فرانس را به بزرگ‌ترین جایزه ادبی دنیا –نوبل– رساند. نثر بی‌تکلف و در عین حال تأمل‌انگیز و عدالت‌جوی فرانس بر دیگر قلم به‌دستان ناراضی از شرایط موجود تأثیرات شگرفی به‌همراه داشت و این از معدود تمایزات او و دیگر شگفتی‌سازان ادبیات الهه‌گونه نیمه اول قرن بیستم فرانسه بود. آناطول فرانس دغدغه‌مند عدالت است و اجتماع، دردمند پابرهنگان است و ظلم و جفاهای به ناحق روداشته از جانب فرادستان بر آنان، تک‌تک واژه‌هایی که بر زبان می‌آورد، جزایزی برای فریادکشیدن بر سر فرادستان و قوانین وقت نیست، حق طلبانه بر مسند پیشاهنگان اعتراض به وضع موجود نشسته و سهم و دین خود را به اجتماع در بن‌بست نشسته جامعه‌های متحیر و سرگردان ادا می‌کند. از عدالت رایج در دادگاه‌ها وحشت دارد، وحشتی شگرف و حقیقی، وحشتی دردآور از اینکه دادگاه‌ها به کندی پیش می‌روند و بیشتر از آنکه کیفر برسانند، در دل مردم وحشت ایجاد می‌کنند. بر بانیان و مسندنشینان دستگاه عریض و طویل عدالت بانگ برمی‌آورد که شما ترس و وحشت را در دل‌ها می‌کارید؛ درحالی‌که بر این نکته واقف نیستید که این ترس موهوم و نفرت‌انگیز بیش از آنکه آدم‌ها را به رعایت مرزبندی‌های عدالت‌خواهانه مورد نظر تان سوق دهد، باعث ظهور قهرمانانی می‌شود که به‌زودی زود بر شماها خواهند شورد. بر عین این همه حق‌طلبی عقل و مدعیان عقل‌مندی زمانه را نیز تاب نمی‌آورد. «من عاشق عقل هستم ولی نه با تعصب، قفل چراغ هدایتی فراهم ما می‌دارد، اما وقتی شما از عقل، خدایی درست می‌کنید، شما را کور می‌کند و به ارتکاب خیانت وامی‌دارد.» در «خدایان تشنه‌اند» از زبان کشیش اعتراضی تلخ و گزنده حرفی می‌زند که خود مایه تأملی دقیق و پندآموز است، جایی که کشیش می‌گوید: «گناهکاران را لعنت نکنیم، ما کشیشان نالایق از برکت آن‌هاست که زندگی می‌کنیم.» وقتی که صحبت از اعتراف به میان می‌آید اذعان می‌کند که مردم به تبعیت و خشم و حرص و از خوداعتراف می‌کنند اما هرگز به ترس و بی‌غیرتی خود اذعان نمی‌کنند. و این شاید یکی از هزار و یک درد بی‌ درمان جامعه‌ای است که هنوز و در پس سال‌ها گذر از جنگ و خشونت و حتی دموکراسی نوین، نتوانسته بر این عافیت‌نیشینی و بی‌تفاوتی و به‌زم‌فرانس؛ بی‌غیرتی غلبه کند. او این ترس را نه تنها مربوط به عامه مردم می‌داند؛ که سخت معتقد است حتی الهیون و فلاسفه نیز از این وحشت مبرا نیستند. قدرت از نگاه او جز تصویر مضحک جانوری نیست که وجود انسان را گاه – ناخواسته – مالا مال از دانات و پستی می‌کند. او معتقد است گاهی انسان از قدرت نه‌انتظار پول دارد و نه‌انتظار تشخیص و احترام، تنها خواستار خود قدرت است و در نهایت اعمال قدرت را نوعی تسکین و رهایی تلقی می‌کند. به عبارتی نگاه او به قدرت نه سیاه و سفید است و نه خاکستری. شاید قدرت طلبان را بهتر از خودشان می‌شناسد که این‌گونه وجودشان را مسخ و مسحور فزون طلبی‌ای بی‌اندازه دیده که جانب عدالت را در تشخیص و تمیزشان نگاه می‌دارد. وقتی پای ایثار و فداکاری به میان می‌آید، صمیمانه اعتراف می‌کند آنچه را که در حق شما می‌کنم، نه به عشق شمامست؛ چرا که ایدا شما را نمی‌شناسم، و نه معتقدم که بشريت دارای حقوقی است. من این کار را فقط به خاطر تکبر و غروری که همه نیکوکاری‌ها و فداکاری‌ها را در بشر پدید می‌آورد انجام می‌دهم. به‌رغم اعتراضی مدنی و فلسفی به گوشه‌نشینی و فرار از مسئولیت قاطبه جامعه، معتقد است وقتی که هر کس یک زندگی بیشتر ندارد، نباید به دنبال تغییر دادن وضع اجتماع بود. این نه به معنای عافیت‌اندیشی و فرار از احساس مسئولیت انسانی در مواجهه با پیچیدگی‌های امور جاری است؛ بلکه فرانس از منظر درست اندیشیدن و انجام یک کار درست است که به چنین تئوری‌ای در این باب رسیده است. بی‌تردید تجربه‌های ناکام و هیجان‌زدگی توده‌ها و تحمل بار سنگین شکست‌های متوالی در این نگاه به‌ظاهر مصلحت‌اندیشانه، مؤثر بوده است.



شب‌نم حاتم‌پور در گفت‌وگو با «آرمان ملی»؛

ادبیات عرفانی چگونه جای ادبیات حماسی را گرفت؟

◀ خلق و خوی ایرانیان از زمان یورش مغول تغییر کرد



آرمان ملی – بیتاناصر: جوانمردی، پهلوانی و حماسه در سابقه شعر و ادبیات کهن کشورمان، جایگاهی ویژه داشته است؛ کما اینکه فرهنگ ایران نیز مانند کشورهای صاحب اسطوره، سرشار از داستان‌ها و روایت‌های حماسی و پهلوانی است. شاید اگر تنها شاهنامه فردوسی را مطمح نظر قرار دهیم، موید این جایگاه باشد اما در سده‌های متاخر، رفته‌رفته شاهد رنگ‌باختن کار کرده‌ای حماسی – پهلوانی در ادبیات و شعر فارسی بوده‌ایم؛ تاجایی که امروزه، دیگر خبری از آنها در آثار ادبی نیست و بر خلاف برخی کشورهای غربی، تلاش چندانی نیز برای احیا و به‌روزرسانی این رویکردها در قالب ادبیات ژانر صورت نگرفته است. شب‌نم حاتم‌پور، نویسنده و پژوهشگر، فارغ التحصیل دکتری زبان و ادبیات فارسی و استادیار دانشگاه معتقد است: کم‌رنگ شدن ردونشان حماسه از آثار ادبی در ایران، به حمله مغول و جریحه‌دار شدن غرور ملی ایرانیان بازمی‌گردد. این رویداد در ادامه، با سوق پیدا کردن آثار به ادبیات عرفانی همراه شد. با این نویسنده و پژوهشگر به گفت‌وگو نشستیم؛ یم چه مشروح آن را در ادامه می‌خوانید.

◀ بخش وسیعی از داستان‌هایی که از گذشته‌های

دور به ما رسیده (ادبیات شفاهی)، افسانه‌هایی است که ضمن حفظ خط داستانی، وظیفه انتقال مفاهیم معنوی، اعتقادی و جمعی را بر عهده داشته‌اند. برای شروع به بخش ادبیات شفاهی بپردازیم؛ افسانه‌های شفاهی در میان مردم چه جایگاهی داشته‌اند؟

بخشی از آنچه ما از تاریخ ادبیات شفاهی می‌دانیم به کمک انسان‌شناسی، باستان‌شناسی و اسطوره‌شناسی محقق شده است. باید گفت ادبیات شفاهی ریشه در مونولوگ‌ها و دیالوگ‌های بشر ابتدایی دارد. انسان‌ها از زمانی که علاقه‌مند به ایجاد ارتباط بیشتر با همسایان خود شدند از تجربه‌های خود سخن گفتند. ترس‌ها و دلپره‌هایشان هنگام شکار و تعقیب و گریز دشمنان، پیروزی‌هایشان، مهاجرت‌ها و جابه‌جایی‌ها و… زمینه‌ساز داستان‌پردازی بشر باستانی شد. یکی از ابتدایی‌ترین این تجربه‌ها لالایی‌ها هستند. از نظر ساختار فیزیولوژی می‌دانیم که زنان در مقایسه با مردان، گویندگان بهتری هستند و روایتگری بهتری دارند. لالایی‌ها قدیمی‌ترین گفته‌های عمومی انسان‌هاست که زنان آن را در گسترش داده‌اند و هنگامی که جوامع بشری مدرسالار شدند، با خصوصی‌سازی آن به گفت‌مان جنسیت در لالایی علاقه نشان دادند. در واقع آنها در لالایی‌ها موقعیت‌ها و فرصت‌هایی را برای خود فراهم کردند که با قدرت‌های برتر خانواده و جامعه مدرسالار به رویارویی بپردازند و موجودیت خود را اثبات کنند؛ و با حفظ همین رسانه توانستند این قسمت از ادبیات شفاهی را از دنیای باستان تا دنیای مدرن زنده نگه دارند و این شگفت‌انگیز است! بخش دیگری از ادبیات شفاهی ما ریشه در باورمندی‌های بشر دارد. تلاش بشر برای پی بردن به مفاهیمی مانند مرگ، زندگی، آفرینش، خدایان و ضد خدایان و کسب رضایت‌مندی آنها روایت‌هایی خلق کرده است که در بستر ادیان ابتدایی تقویت می‌شوند و باورمندان این ادیان آنها را رشد و گسترش داده‌اند. سروده‌ها و نغمه‌هایی که در مراسم آیینی خوانده می‌شد با نشانه‌هایی به هزاره چهارم پیش از میلاد بازمی‌گردد و البته اگر نشانه‌های موسیقی را دال بر همنوایی بدانیم باید به قبل از آن هم اشاره کنیم. در آثار باستان‌شناسی به دست آمده از کاوش‌های چغامیش مهری است که گروهی از نوازندگان را نشان می‌دهد و آوازخوانی میان آنهاست که دست‌هایش را کنار گوش گذاشته و مشخص است خوانندگی اشعار در گروه‌های موسیقی آیینی مرسوم بوده است. در کاوش‌های دیگر نیز مستندات به دست آمده که نشان می‌دهد نغمه و سرود از ارکان اصلی مراسم آیینی و غیر آیینی در ایران بوده است.

هرودوت اشاره کرده است که مغان هنگام مراسم قربانی برای

انجمن نویسندگان کودک و نوجوان در بیانیه‌ای مخالفت این نهاد را درباره پیشنهاد واگذاری مراکز فرهنگی هنری کانون پرورش فکری به نهاد کتابخانه‌های عمومی اعلام کرد. در متن بیانیه انجمن نویسندگان کودک و نوجوان، آمده است: «آنگونه که در خبرها آمده، هیات دولت در حال بررسی پیشنهاد وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی برای واگذاری کتابخانه‌ها و مراکز فرهنگی هنری کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان به نهاد کتابخانه‌های عمومی است. انجمن نویسندگان کودک و نوجوان ضمن ابراز مخالفت قاطع با چنین پیشنهادی، اعلام می‌دارد که ۱ – واگذاری مراکز فرهنگی هنری کانون پرورش فکری به هر

قسمت اسطوره‌ای، پهلوانی و تاریخی دارد. قسمت اول شاهنامه از اسطوره‌ها تغذیه شده و قسمت پهلوانی از حماسه‌ها. در هر دو قسمت فردوسی به منابع کتبی و شفاهی که بهره برده است اشاره کرده است. خاستگاه اسطوره‌های شاهنامه، اسطوره‌های اوستایی، و دایی، بین‌النهرینی است. می‌دانیم اساس اسطوره بر قدرت‌طلبی شر و مبارزه با خیر و پیروزی نهایی خیر است. در حماسه هم که از اسطوره الهام می‌گیرد مبارزه میان نیروهای بزرگ باعث می‌شود قدرت حرف اول را در داستان بزند، بنابراین قهرمانان، پهلوانان، ایزدان، شاهان و البته اهریمنان نیروهای اصلی این داستان‌ها هستند. با این توضیح به نظر می‌رسد مردم به معنای اصطلاحی امروز در این داستان‌ها جایگاهی ندارند. ساختار حماسه، پهلوان‌محور است. نوعی فردیت در آن دیده می‌شود حالا خصوصیات پهلوان را در حماسه‌ها ببینید؛ خواهید دید پهلوانان عموماً از مردم عامه نیستند. پهلوان باید نژاد در خوری داشته باشد و این به ظاهر بی‌عدالتی، ریشه در تقسیمات اجتماعی جوامع آن دوره دارد. با این حال ما با شاعری رویه‌ور هستیم که تنها قوال و روایتگر نیست. فردوسی حکیم است و شاهنامه را بر مدار خردورزی نوشته و به همین دلیل است که شما در قسمت اسطوره‌ای – پهلوانی آن و در بطن داستانی مانند ضحاک، ناگهان با کاوه آهنگر روبه‌رو می‌شوید. در متولوژی داستان ضحاک، کاوه بازتابی اسطوره‌ای از اهنگرانی است که به شاهان خدمت می‌کنند؛ اما شخصیت‌سازی فردوسی کاوه را از فردیت اسطوره رهایی داده است. کاوه کسی است از میان مردم و برآمده از رنج‌های ستم‌دیدگان که در برابر پادشاهی ضحاک قد علم می‌کند. رفتارهایی هنجارشکن دارد؛ در بارگاه شاه فریاد می‌زند، منشور عدالت ضحاک را پاره می‌کند و از چرم آهنگری پرچمی در دادخواهی می‌سازد که مشهور ترین پرچم شاهان ایران می‌شود. این رفتار منحصر به فرد است. شما به اسفندیار در برابر گشتاسب نگاه کنید؛ با اینکه شاهزاده است و داعیه پادشاهی دارد و قبلاً با پدرش قرارهایی گذاشته، اما اعتراض را در خفا به مادرش می‌گوید. تنها پهلوانی که صدای اعتراض را برابر شاه بالا برده، رستم است و البته از رستمی که پهلوان برتر شاهنامه است در برابر شاه خودسری مثل کاوس غیر از این هم انتظاری نمی‌رود اما یادمان باشد رستم برای خدمت به پیشگاه کاوس می‌رود و کاوه برای اعتراض و البته تفاوت کاوس با ضحاک از زمین تا آسمان است و ابهت ضحاک همتا ندارد. پس کاوه در برابر ستم ضحاک اعتراض می‌کند، در پیشگاه او می‌رود؛ این عدالتی‌ها می‌گوید منشور عدالت را پاره می‌کند و با آنکه این اقدام باعث رها کردن پسرانش می‌شود، سکوت نمی‌کند. پرچم عدالت‌طلبی را بر نیزه می‌کند و مردم عامه را به دادخواهی فرامی‌خواند. در گام بعدی او به دنبال فریدون می‌رود؛ این مرحله رهبر خواهی قیام است. آنها به رهبری نیاز دارند که اوهرایی باشد و برای همین سراغ فریدون می‌روند و با ورود فریدون نقش کاوه که در واقع شخصیت مکمل پیش‌طهور است کم‌رنگ می‌شود. کاری که فردوسی در شاهنامه می‌کند شگفت‌انگیز است او می‌خواهد اسطوره‌های ایران باستان را زنده کند. چرا؟ حتماً از انگیزه‌های فردوسی برای سرایش شاهنامه شنیده‌اید. او قرار است به مردم ایران یادآوری کند که چه بوده‌اند و در همان ابتدا در مهم‌ترین داستان اسطوره‌ای شاهنامه این کار را می‌کند. او برای مخاطبش سخن می‌گوید و مخاطب فردوسی راجع خلاف آنچه ما شنیده‌ایم شاه نیست. کدام شاه می‌تواند مخاطب او باشد؟ محمود غزنوی؟ خیر! شاهنامه کتاب مردم است و این مخاطب عام همه جا لحاظ شده است.

◀ **ادبیات حماسی – اسطوره‌ای کهن نمونه‌هایی در جهان دارد که می‌توان به بخش‌هایی از ایللیاد و اودیسه، شاهنامه، گیلگمش، داستان‌هایی از هند و… اشاره کرد. پیش از هر چیز، ادبیات حماسی در ایران را شامل چه تقسیم‌هایی می‌دانید؟**

در این باره می‌توانم به تقسیم‌بندی‌هایی که پژوهشگران حوزه ادبیات حماسی و شاهنامه‌پژوهان انجام داده‌اند اشاره کنم. اول این را بگویم که تقسیم‌بندی حماسه‌ها، ممکن است براساس موضوع آن‌ها صورت بگیرد یا خاستگاه. خاستگاه‌شناسی حماسه رویکرد تطبیقی دارد؛ یعنی پژوهشگر حماسه‌های جهان را با یکدیگر مطابقت می‌دهد و از طریق اشتراکات در زایش و افتراقات آن به نتایجی می‌رسد. مانند تقسیم‌بندی «بورا» که معتقد است حماسه‌ها به دو دسته «حماسه‌های شمنی» و «حماسه‌های راستین» تقسیم می‌شوند؛ یا خالقی مطلق، شاهنامه‌پژوه مطرح کشور مانکه حماسه‌ها را به دو دسته گفتاری و نوشتاری تقسیم می‌کند. ذبیح ا… صفا نویسنده کتاب «حماسه‌سرایی در ایران» حماسه‌های ایرانی را از نظر خاستگاه به دو دسته طبیعی و مصنوعی تقسیم می‌کند. منظور از حماسه‌های طبیعی، داستان‌هایی هستند که از اسطوره‌ها منشأ گرفته‌اند و از شکل گفتاری در میان مردم به نوشتار درآمده؛ مانند شاهنامه که فردوسی آن را نوشته ولی قدمت داستان‌های آن به ادبیات

شفاهی در دوره باستان بازمی‌گردد. حماسه‌های مصنوع هم داستان‌هایی هستند که با اساس قراردادن ساختار حماسه‌های طبیعی درباره پهلوانی‌های کسی به دست شاعری نوشته می‌شود. در تقسیم‌بندی موضوعی همان طور که از نامش پیداست، حماسه‌ها بر اساس موضوعاتشان تقسیم‌بندی می‌شوند؛ مانند حماسه‌های پهلوانی، حماسه‌های تاریخی، حماسه‌های دینی و مذهبی که این هم به نقل از خالقی مطلق است. یکی از تفاوت‌هایی که در تقسیم‌بندی «بورا» به عنوان محقق برجسته حماسی و خالقی مطلق دیده می‌شود در این است که کار بورا مقایسه میان ادبیات منظوم حماسی جهان است و حماسه‌های منشور در تحقیق او جای نداشتند اما خالقی مطلق به ادبیات منشور حماسی ما هم توجه کرده است دلیل این کار هم مشخص است چرا که شاهنامه منشورابومنسوری و برخی از متون حماسی پهلوی مانند کارنامه اردشیر بابکان و یادگار زریران که البته این یکی نثر و نظم است، خدای‌نامه و بندهشن که از منابع اصلی شاهنامه فردوسی بوده‌اند به نثر نوشته شده‌اند.

◀ **ادبیات حماسی که امروزه نیز آثاری از آن منتشر می‌شود، اغلب در گروه ادبیات حماسی – قهرمانی (پهلوانی) قرار می‌گیرد. این درحالی‌است که بسیاری از منتقدان بر این باورند که این حوزه هنوز جای کار دارد. نظر شما در این باره چیست؟**

پاسخ به این پرسش بستگی به این دارد که شما برداشت‌تان از ادبیات حماسی چه باشد. اگر قرار است به حماسه با ویژگی‌هایی که گفتیم باور داشته باشیم، باید گفت امروز چنین چیزی نداریم. از زمان یورش مغول خلق و خوی ایرانیان تغییر کرد. در همین دوره‌ای که اشاره کردم، ادبیات عرفانی جای حماسه و غنا را می‌گیرد و این طبیعی است. در غزل این دوره مولانا و حافظ به زوال پهلوانی اشاره می‌کنند و بابت آن افسوس می‌خورند. مضامین رنگ می‌بازند. حماسه هست اما انگار بدلی و غیرواقعی است. در جامعه‌ای که فقر باشد، کسی دیگر به فکر حماسه نیست. نیاز مردم را چیزی فراتر از حماسه تأمین می‌کند یک تیریزی معنوی و روحانی. التیام گر است؛ به همین دلیل عرفان گسترش می‌یابد. شاهنامه برای دشمن می‌آورد؛ سام نامم منظومه‌ای حماسی است که در زمانی نامناسب سروده شد. در قرن هشتم شاعر پراوازه خواجوی کرمانی «سام نامه» را در شرح دلآوری‌های سام می‌نویسد؛ در زمانی که دیگر ادبیات حماسی و پهلوانی مخاطبی نداشت؛ چراکه مغول غرور ملی ایرانیان را جریحه‌دار کرده بود. به همین دلیل خواج منظومه را تغییر می‌زند. داد. دلآوری‌ها و رزم‌های سام را حذف کرد و با تغییر نام سام، منظومه را به داستانی عاشقانه به نام «همای و همایون» بدل کرد. در دوره‌های بعد تا به امروز گونه‌هایی منظوم و منشور منسوب به ادبیات حماسی نوشته شده است که برخی از آن‌ها خواندنی هستند؛ اما شما ببینید هنوز در مقام انتخاب، ما هیچ حماسه‌ای را به شاهنامه ترجیح نمی‌دهیم. یکی از دلایلش این است که آنچه باید گفته شود در شاهنامه گفته شده است. آثار حماسی دیگر از شاهنامه وام گرفته‌اند و چون از جامعه دیگر آن شور و حال پهلوانی چنگی به دل نمی‌زنند. نمونه‌های اندکی هست که مضمون حماسه با دوره پیدایش اثر همخوانی دارد که اگر مایل بودید درباره آن صحبت می‌کنیم.

◀ **به نظر می‌رسد، ادبیات اسطوره‌ای در کشورهای اروپایی رنگ و بوی تازه‌ای به خود گرفته است و با بهره‌گیری از ژانر علمی – تخیلی و زیر مجموعه‌های آن، زمینه‌های خلق داستان‌های اغلب دنباله‌دار در ژانرهای گمانه‌زن، آخرالزمانی و فانتزی را ایجاد کرده است. تحلیل شما در این باره چیست؟**

بله در ادبیات اروپا و آمریکا نوعی باز آفرینی حماسه در ژانرهای مختلف اتفاق افتاده است. رمان‌هایی مانند «ایستگاه یارده» از امیلی جان مندلر، «سرگذشت دیمبه» از مارگارت اتوود، «جعبه پرنده» از جاش مارلرن و آثار خوب دیگر. این آثار اتفاقاً مخاطب خود را یافته‌اند. یکی از دلایلش را سینما می‌دانم. آن‌ها خوب می‌دانند چطور رمان را به فیلم تبدیل کنند. جادوی تصویر نسل جدید را همان قدر به وجد می‌آورد که شنیدن دلآوری‌های رستم ما را. از گونه‌هایی که شما نام بردید داستان‌های آخرالزمانی بیشتر از گونه‌های دیگر از حماسه‌ها وام‌گیری می‌کنند و ساختار شبیه‌تری می‌سازند. برهم زدن نظم و با تهدید برای نظم جهان، موضوع اصلی است. یک ضد قهرمان با ویژگی‌های اهریمنی بر بشریت می‌تازد و حیات را به خطر می‌اندازد حالا نوبت قهرمان است که یا منفرد است یا گروهی متشکل از قهرمانانی که ویژگی‌هایی خارق‌العاده دارند؛ توانایی‌هایی که یا ژنتیکی تقویت شده‌اند و ذاتی هستند یا اکتسابی و البته کسب این توانایی هم کار هر کسی نیست. گاهی موجوداتی عجیب اعم از ویروس‌ها یا حیوانات جهش یافته به ضدقهرمانان کمک می‌کنند اما پایان ماجرا همیشه مانند حماسه‌های بزرگ پیروزی خیر بر شر است.

انجمن نویسندگان کودک درباره واگذاری کتابخانه‌های کانون بیانیه داد



از سسوی هیات دولت غیرقانونی خواهد بود. از این منظر، انجمن نویسندگان کودک و نوجوان آمادگی دارد که نمایندگان خود را برای حضور در جلسات بررسی پیشنهاد یاد شده و ارائه دلایل کارشناسی مخالفت قاطع خود با چنین پیشنهادی را معرفی کند.»
چندی پیش مطابق با اعلام پایگاه اطلاع‌رسانی هیات دولت، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی با هدف کاهش زبان‌دهی شرکت دولتی کانون پرورش فکری کودکان و افزایش و همسان‌سازی حقوق کارکنان این کانون، خواستار صدور مجوز برای واگذاری کتابخانه‌های کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان به نهاد کتابخانه‌های عمومی کشور شده است.